

هو العليم

علم ذات حقّ به مخلوقات

و مقایسه تثلیث با وحدت وجود

سلسله دروس خارج اصول فقه - فی البداء و الجبر و الاختیار و القضاء و القدر - جلسہ صدوپنجم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

چون این بحث بدها یک ارتباط خیلی وثیقی با بحث علم پروردگار دارد و بالتبع در قضیه، جبر و تفویض و اختیار پیش می‌آید، ما در همان نَهجِ اصولیین بحث می‌کنیم. گرچه قاعده این بحث این است که مسئله را از دید فلسفی نگاه کنیم و بحث را به حقیقت وجود ببریم ولی فکر می‌کنم اگر بخواهیم قضیه را به آنجاها بکشانیم از طور بحث خارج شویم. لذا در همین جا گاه‌گاهی ممکن است صحبت‌هایی شود اما مدار بحث بر همین مدار بحث‌های اصولی دور می‌زند.

بیان حقیقت علم و تفاوت علم خالق با علم مخلوق

برای وارد شدن در این مطلب به نظر می‌رسد در وهله اول حقیقت علم را بیان کنیم که علم چیست و اختلاف بین عالم در مخلوق و در خالق به چه کیفیت است؟ علم عبارت است از انکشاف واقع؛ انکشاف یک حقیقت **لدى العالم** که این انکشاف به معنای **ظهور بعد الخفاء** نیست؛ بلکه انکشاف در اینجا به معنای کشف و به معنای ظهور است؛ که هم شامل علم حصولی می‌شود و هم علم حضوری.

علم حصولی

در علم حصولی **ظهور بعد الخفاء** هست؛ یعنی صورت ذهنیه‌ای از واقعه‌ای در عالم تحقق پیدا می‌کند که آن صورت ذهنیه مسبوق به عدم و مسبوق به جهل است، این علم حصولی می‌شود و کیفیت علم حصولی و عروض آن بر ذهن و بر نفس به عنوان کیف یا به عنوان اضافه و انتساب و یا به هر عنوان دیگری در جای خودش بحث شده است.

علم حضوری

صورت دوم علمیه صورت علم حضوری است که در علم حضوری خود وجود شیء برای شیء، حاضر است و ذات به علم حضوری به ذات خودش عالم است و از آنجایی که اشیاء به علم حصولی برای عالم حاصل هستند - البته برگشتش به علم حضوری است که در فلسفه می‌آید - باید این اشیاء در وهله اول برای خودشان به علم حضوری حاضر باشند و در این مسئله بین انسان و ذوالعقل و غیر انسان فرقی ندارد؛ همه اشیاء به ذات خودشان علم حضوری دارند و چون ذات به ذات خود علم حضوری دارد، در حالی که معلول و مخلوق است و در رتبه ادنی از علت خود قرار دارد، به طریق اولی باید حضور عند العلّه داشته باشد؛ چون علت، مفیض وجود است به ذوات امکانیه، و به طریق اولی باید پیش **علة‌العلل** وجود حضوری داشته باشد، چون او مبدع و مبدأ و منشأ برای سلسله امکان است. بنابراین تمام اشیاء باید علم حضوری و تحقق حضوری داشته باشند

پیش **علة العلل** و در ذات **علة العلل** که عبارت است از وجود باری تعالی. در این مسئله دیگر نیازی به توضیح نیست چون در جای خود و در فلسفه بحث از این زیاد شده است^۱ و دیگر وارد شدن در این مسئله تطویل است.

احاطه علی و قیومیت پروردگار نسبت به اشیاء در قرآن

از نقطه نظر قرآن آیاتی داریم که این آیات دلالت بر تحقق علت قیومیة پروردگار با همه اشیاء دارد؛ یکی از آنها سوره مبارکه توحید است که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾^۲ است؛

معنای ظریف صمد در آیه ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾

معنا و مفهوم «صمد» که بعد از «أحد» آمده است یک معنای عجیبی است و یک ظریفه و لطیفه عجیبی در اینجا هست؛ احدی که یکتا است و دو ندارد و ثانی برای او مفروض المَحال است، لازمه احدیت صمدیت است یعنی چون احد ثانی نمی پذیرد صمد است و صمد از بطن أحد بیرون کشیده می شود؛ چون احد ثانی برای ذات خود نمی پذیرد، ثانی برای کمال خود نمی پذیرد، ثانی برای غنای خود می پذیرد و ثانی برای وجوب نمی پذیرد، باید آن «أحد» مستغنی بالذات باشد از همه آثار و شواهد وجود؛ هیچ اثری اضافه به او نمی کند و هیچ کمالی به کمال او اضافه نمی کند و هیچ علم و احاطه ای به نقصان و خلأ علمی او اضافه نمی کند؛ این معنای صمدیت است. یعنی استغناء حضرت حق من جمیع الجهات و عدم خلأ، خلأ ذات از همه شوائب کثرت و از همه آثار و کمالات عالم کثرت. این معنای صمدیت است، عدم **تَطَرُّق** نقصان در ذات او است، عدم تطرُّق نقص و ضعف و خلأ و خلأ در ذات و کمالات او. بنابراین تمام اشیاء حضور علی پیش پروردگار دارند و پروردگار علت برای این حضور است و علت برای این شهود است؛ چون اگر حضور نداشتند و بعد حضور پیدا می کردند این یک خلأ و نقص و ضعفی نسبت به ذات بود، احاطه علمی پروردگار اقتضای عدم تطرُّق نقصان و خلأ را نسبت به عالم امکان می کند. ما به این مقدار نسبت به این آیه در اینجا بیان کردیم.^۳

تلمیذ: صمد علت احدیت است معمولاً علت را بعد ...

استاد: صمد علت احدیت نیست؛ بلکه صمد نظر به کثرت دارد. یعنی مبدأ تمام کمالات کثرت در وجود حضرت حق است، تمام نقصانی که مربوط به عالم کثرت است علت تامه برای افاضه در وجود حق است.

^۱ جهت اطلاع بیشتر به نهایة الحکمة، ج ۱، ص ۳۵۰ رجوع شود.

^۲ سوره توحید (۱۱۴) آیه ۱ و ۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. خداوند صمد است. (مقصد و مقصود همه است، یا توپیر است و تو خالی نیست.)»

^۳ جهت اطلاع بیشتر به الله شناسی، ج ۳، ص ۲۶۸ - ۲۷۱، روایات وارده در تفسیر معنی «صمد» رجوع شود.

تمام خلأ و تمام آن مراتب ضعفی که در عالم امکان است در وجود او راه ندارد، چرا راه ندارد؟! چون او دو ندارد، اگر او دو داشت ثانی می‌پذیرفت؛ در این کمال ثانی می‌پذیرفت، در ضرورت ثانی می‌پذیرفت، [من‌باب‌مثال] یک ذات دیگری بود که آن‌هم واجب‌الوجود بود، یک ذات دیگری بود که آن‌هم کمالات را داشت، ذات دیگری بود که آن‌هم جامع آن صفات بود؛ چون ذات دیگری نیست و أحد است و همتا ندارد. پس ذات او هیچ جهت نقصان ندارد؛ چون هر جهت نقصانی موجب تطرُق ثانی برای او می‌شود این یک آیه بود.

توضیح آیه ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجِّ وَیْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ ۚ﴾

آیه دیگری که در اینجا هست این است:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجِّ وَیْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ ۚ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ ۚ وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ ۚ أَيُّ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْاٰلِ اٰلِ اٰقِمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۚ﴾^۱

خداوند متعال در این آیه احاطه علی و قیومیت خودش را ثابت می‌کند؛ در اینجا می‌فرماید که خداوند متعال وجودی است که هم با یک می‌سازد ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجِّ وَیْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ ۚ﴾ اگر سه نفر باهم نجوا کنند چهارمی او است؛ اگر پنج نفر باشند ششمی او است ﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ ۚ﴾، ﴿أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ﴾ به یک می‌رسد، ﴿أَكْثَرَ﴾، هم به بی‌نهایت می‌رسد؛ یعنی وجود پروردگار یک وجودی است که هم با یک است و هم با دو است یعنی ثلاثه برای اثنین است، معنایش این است و همین‌طور رابعه برای ثلاثه است، این در اینجا یعنی چه؟! وقتی که در اینجا می‌فرماید: وجود پروردگار وجودی است که ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجِّ وَیْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ ۚ﴾ بعد از آن طرف دارد: ﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ ۚ﴾ حالا ما ثلاثه را اثنین کنیم یعنی با اثنین پروردگار ثلاثه می‌شود، با یکی هم پروردگار ثانی می‌شود ﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ﴾، از این طرف دارد که با هر چهارتایی او پنجمی است، از یک طرف دارد که با هر یکی او دومی است؛ حالا مگر غیر از این است که چهارتا، چهارتا یک است؟! چهارتا یک است دیگر، خدا می‌گوید که من با هر یک از اینها

^۱ سوره مجادله (۵۸) آیه ۷. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۱۹۸:

«آیا ندیدی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است خدا بر آن آگاه است؟ هیچ‌گونه آهسته سخن گفتن و راز گفتن در میان سه نفر نیست مگر آنکه خداوند چهارمین آنهاست، و در میان پنج نفر نیست مگر آنکه او ششمین آنهاست؛ و پایین‌تر از این مقدار هم نیست و بیشتر از این مقدار هم نیست مگر آنکه او با آنهاست هر کجا که باشند. (سپس به آنچه مردم عمل کرده‌اند روز قیامت خبر خواهد داد، به درستی که خداوند به هر چیزی دانا است).»

هستم؛ یعنی با هر يك از این چهار نفر، فرض کنید که این ثانی است برای این است، ثانی برای این است، ثانی برای این است، ثانی برای این است؛ بعد آن وقت این و این باهم دو هستند؛ یعنی درعین حال که ثانی برای این یکی هست ثالث برای این دو هم هست، این طوری است دیگر. آن وقت ثالث برای این دو تا هم هست و هَلُمَّ جَرًّا. آن وقت چندتا می شود؟ يك مرتبه می شود بی نهایت چون هم با يك، دو است و هم با دو، سومی است، متوجه شدید می خواهم چه عرض کنم؟! یعنی وقتی که شما چهار نفر را در نظر بگیرید که فرض کنید اینجا ایستاده اند و دارند باهم گوش می کنند، این چهارتا که باهم گوش می دهند، این پنجمی هم می گوید که من هم اینجا هستم و دارم صدایتان را می شنوم، از آن طرف می گوید که کمتر از این چهارتا هم باشید من با شما هستم بیشتر هم باشید من با شما هستم؛ یعنی با چهارتا، این پنجمی است و با سه تا، این چهارمی است و با دو تا، این سومی است و با یکی، این دومی است. حالا درعین حال که با یکی، این دومی است در چهارتا را اگر ما تصور کنیم یکی بیاییم به جای این بگذاریم حالا اینها دو تا هستند دیگر، پس درعین حال که دومی این است، درعین حال سومي این دو تا هم هست و درعین حال دومي این هم هست؛ یعنی هم دومي برای این است، هم دومي برای این است، هم سومي برای هر دو، حالا یکی اضافه کنیم، این می شود ﴿ثَلَاثَةٌ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ پس خدا هم در اینجا دومی است برای این است و هم دومي این است و هم دومي این است و هم سومي برای این دو تا است و هم سومي برای این دو تا است و هم سومي برای این دو تا است و هم چهارمي برای این سه تا، و اربعه چه؟ بروید کنار، این چیست؟ این غیر از اینکه ذات، تحقق عددی ندارد؛ اگر ذات معدود به عدد بود، دیگر امکان نداشت که آن ذات در عین اینکه چهارمي برای آن سه تا هست، درعین حال، آن دومي برای يك هم خواهد بود.. دیگر چندتا ذات که نداریم، ما يك ذات بیشتر نداریم آن يك ذات یا چهارمی است برای اینها یعنی با چهارتا، این یکی جمع می شود درعین حال با این یکی هم جمع می شود؛ درعین حال این دو تا با همدیگر این ذات با این دو تا جمع می شود^۱ لذا این آیه دلالت می کند که این وحدت ذات عددی نیست وحدتش وحدت بالصرافه است.^۲

تلمیذ: این در محاورات عرفی معمول است؛ من با شما دو تا می شوم با ایشان می شوم سومی با ایشان می شوم چهارمی. جهات فرق می کند، لحاظها فرق می کند، یک وقت لحاظ را یکی می کنید، یک وقت لحاظ

^۱ جهت اطلاع بیشتر به المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۴ رجوع شود.

^۲ جهت اطلاع بیشتر به مهر تابان، ص ۴۷ رجوع شود.

را دوتا می کنید، یک وقت لحاظ را سه تا می کنید. لحاظ فرق می کند.

استاد: درست است ولی صحبت در این است که درعین حال که به عنوان چهارتا، این پنجمی هست یعنی پنجمی از اینجا، درعین حال با همین اولی، دومی به حساب می آید.

تلمیذ: به لحاظ است دیگر؟

استاد: به کدام لحاظ؟

تلمیذ: شما اگر لحاظ یک می کنید پس لحاظ چهار دیگر نیست اگر لحاظ چهار می کنید لحاظ یک دیگر نیست؟ محال است.

استاد: درعین حال هم این پنجمی است درعین حال سومی است این چطور ممکن است باشد؟!

تلمیذ: همین، درعین حال به لحاظ های مختلف ...

استاد: صحبت سر این است که این چه لحاظی دارد؟

تلمیذ: همین لحاظ را در محاورات عرفی هم می توانیم بگوییم. این درحالی که دومی است سومی هم هست.

استاد: ببیند وقتی که يك مجموعه باهم هستند، يك وقتی ما نظر به مجموعه داریم ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ﴾ یعنی سه تایی نه یکی یعنی این عنوان چهارمی رفته روی این گروه ثلاثه، چهارمی این گروه ثلاثه باید خدا باشد. حالا اگر گروه دوتا شدند، سومی خدا است؛ بنابراین در واقع خدا در اینجا يك حضوری دارد که این با وجود خودش عدد بر نمی دارد، به جهت اینکه ما عنایت را روی آن گروه بردیم یعنی این گروه من حیث المجموع، چهارمی آن خدا است، حالا این گروه که من حیث مجموع چهارمی آن خدا است، درعین حال این یکی، دومی برای این هم هست، درعین حال سومی برای این هم است. این چه وحدتی دارد؟! این ﴿إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾ که می گوید: خدا با این است، درعین حال که با این است با همه است، این چه معنا دارد؟! چون در اینجا يك استقلالی را با این می رساند یعنی وجود حضرت حق با چهار نفر يك نحو استقلال دارد، با سه تا استقلال دارد و با دوتا هم همین طور؛ حالا اگر استقلال روی چهارتا رفته است پس دیگر یکی معنا ندارد که با او هم مستقل باشد! این یکی جزء چهارتا هست نه اینکه مستقلاً دومی برای این است. عنایت فرمودید؟! وقتی که ما چهار را در نظر می گیریم، این چهارتا را با اینها يك واحد در نظر می گیریم و این خدا که پنجمی است، می شود در مقابل این چهارتا. حالا اگر این یکی باشد دیگر این در مقابل این نمی شود به حساب بیاید درحالی که داریم نسبت به تك تك اینها هم مستقلاً مَعَهُ، ﴿وَلَا أَدْنَىٰ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ﴾ یعنی در عین اینکه این چهارتا وجود مستقل هستند و خدا پنجمی اینها است، درعین حال هر کدام از اینها چهارتا هم خدا يك وجود

مستقلی در کنار اینها هست. البته مستقل به تعبیر من است. این استقلالی که هم با وحدت جمع شود و هم این استقلال با این کثرت جمع شود، این چه نحو استقلالی است؟! اگر شما وحدت را به حساب چهارتا من حیث المجموع می‌برید یعنی چهارتا را یکی تصور می‌کنید آن وقت در اینجا دیگر ﴿وَلَا أَدْنٰی مِنْ ذٰلِكَ﴾ معنا ندارد. پس ما باید این طور بگوییم که این معیت حضرت حق با این چهارتا، معیت قیومیه است یعنی هیچ فرقی در عدد ندارد و هیچ فرقی در ظهور ندارد چون هم اینها ظهور یک واحد هستند، فرق نمی‌کند که آن یک واحد به چهار صورت بیاید یا به یک صورت بیاید، دیگر در هر حالی با او به تمام معنا بالکلیه و بالاستقلال وجود دارد.

اشکال فلسفی بر قول به تثلیث

و این درست همان استدلالی است که فلاسفه بر علیه نصاریٰ به کار می‌برند. نصاریٰ می‌گویند که در عین اینکه خدا واحد است سه تا است؛ آب و ابن و روح القدس؛ می‌گویند که هر سه سه تا هستند و با حفظ استقلال ذاتی برای آب و ابن و روح القدس می‌گویند: در عین حال واحد هستند.^۱

اشکال فلسفی که وارد می‌شود این است که اگر شما اینها را مستقل بالذات می‌دانید - این یک بحث دقیقی است که در اینجا خود همین‌ها قائل می‌شوند یعنی اشکال کردند که شما که قائل به وحدت وجود هستید - این اشکال بر شما وارد می‌شود اما این بیان در اینجا نمی‌آید به خاطر اینکه آنها هر کدام از اینها را تک تک مستقل بالذات می‌دانند این طور نیست که هر کدام از اینها را معلول برای ماقبل خودشان می‌دانند، ابن را معلول برای آب بدانند آب را معلول برای روح القدس بدانند یا روح القدس را معلول برای ...، اگر از این ناحیه وارد شوند پس سه عنصر ذات مستقل وجود ندارد، مبدأ، یکی است و به سه صورت و به سه ظهور تجلی پیدا کرده است، اشکال نیست، صحبت در این است که هر کدام از اینها را ذات مستقلة می‌دانند، ذات مستقلة وحدت عددی برمی‌دارد؛ آب یکی و ابن یکی و روح القدس یکی است چون هر کدام از اینها از ذوات مستقل شدند ...

تفاوت تثلیث با وحدت وجود

وحدت وجودی‌ها می‌گویند که ما در عالم و در عالم خارج یک «یک» بیشتر نداریم، یک داریم، تمام آنچه که اینها هستند معالیل برای آن یک هستند و این طور نیست که اینها ذوات مستقلة درقبال آن «یک» هستند مثل آب، ابن و روح القدس که هر کدام از اینها ذوات مستقلة درقبال همدیگر هستند، اگر هم اینها قائل به

^۱ جهت اطلاع بیشتر به مه‌رتابان، ص ۲۰۱ - ۲۰۵ رجوع شود.

همین مسئله وحدت وجود ما بودند اشکال به آنها وارد نبود؛ یعنی من باب مثال اگر ابن معلول برای آب بود و آب هم معلول برای روح القدوس بود و روح القدوس هم منشأ برای اینها بود. ما می گفتیم که این معلول فانی در علت است و علت واحده ذات مستقلة واحده را می طلبد؛ ولی آنها هر کدام اینها را درقبال همدیگر قرار می دهند و به هر کدام از اینها وظیفه خاص به خودشان را می دهند لذا اشکال وارد می شود.

اما در مسئله وحدت وجود صحبت در این است که ذات متشخص در عالم یکی است و وجودی که تمام موجودات و کثرات از آن وجود منبعث می شوند، آن وجود واحد است. وقتی که وجود واحد شد، دیگر دو بر نمی دارد تا اینکه این کثرات درقبال او قرار بگیرند، تمام کثرات ظهورات آن واحد هستند نه درقبال او، درقبال او بودن استقلال ذاتی می طلبد، اینها که استقلال ذاتی ندارد، اینها که متدلیات به او هستند، اینها که محتاج به او هستند فقیر هستند؛ پس منمهی در او هستند، پس ذات می شود واحد.

در واقع می توانیم بگوییم که این آیه نازل به وحدت وجود است؛ یعنی یک وجود واحد است که آن وجود واحد در عین استقلال ذاتی که با واحد دارد، استقلال ذاتی با دو دارد، ملاحظه فرمودید؟! چون می گوید که ﴿إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ﴾ یعنی ما یک استقلال ذاتی برای ذات فرض کردیم و یک استقلال ذاتی درحالی که یک است، یک استقلال ذاتی برای اینکه دوتا است، یک استقلال ذاتی برای اینکه سه تا است و یک استقلال ذاتی برای اینکه چهارتا است. ذاتی که در واقع با این مستقل است، چگونه این ذات در عین استقلال ذاتی با این کاغذ، استقلال ذاتی با این قلم دارد؟! چطور می شود؟!

تلمیذ: لا بشرط مقسمی است؟

استاد: لا بشرط مقسمی است، أحسنت! همین جا است، این چطور می شود؟! درعین حال استقلالی ذاتی با این دارد، اگر هر کدام اینها استقلال ذاتی داشته باشند این هم که استقلال ذاتی دارد؛ لذا وحدت عددی می شود. پس اینکه الآن با این استقلال ذاتی دارند این یک نوع استقلالی دارد که وجود همه اینها را در خود فانی می کند، اگر فانی نکند لازمه اش این است که این وحدت عددی اینها - این شیء یک، کاغذ دو و قلم سه - طارد این استقلال ذاتی باشد که فقط آن با این است، ذاتی که الآن با این است یکی است، این هم با این شد دوتا، آن وقت چگونه این ذات در عین اینکه استقلال ذاتی دارد، درعین حال با این می شود دوتا؟! این درقبال این قرار گرفت دیگر و در همین حال این ذات یک استقلال با این دارد، طبعاً این درقبال این است، این هم درقبال این است پس این ذوات درقبال همدیگر هستند؛ پس برای رفع این اشکال هیچ چاره ای نداریم که بگوییم: این ذات در عین وحدت خودش که با این قلم دارد و در عین آن استقلالی که با این دارد، منافاتی با استقلال با این قلم ندارد؛ یعنی این ذات، ذات واحدی است که هر دوی این قلم و کاغذ را مظاهر وجود خود می بیند تا با تمام اینها مستقلاً می تواند نمود پیدا کند، جدای از کاغذ مستقلاً به دید قلم ظهور پیدا می کند، جدای

از این مستقلاً به ظهور کاغذ، ظهور پیدا می‌کند، مستقلاً به این ظهور، جدای از اینها ظهور پیدا می‌کند.

پس اگر بخواهیم معنای این آیه را درست کنیم، نمی‌توانیم رفع اشکال در اینها کنیم، اینها در مقابل همدیگر هستند؛ همان‌طور که بنده در مقابل ایشان و ایشان در مقابل ایشان هست، کثرات در مقابل همدیگر هستند، آن واحدی که با همه این کثرات مستقلاً جمع می‌شود باید واحد بالصرافه باشد و واحد بالصرافه، آن واحدی است که با تمام آن عالم تعینات و با تمام مظاهر قیومیت دارد، آن واحد بالصرافه دیگر نمی‌تواند حد بردارد چون اگر حد بردارد دیگر نمی‌تواند با این باشد پس واحد بالصرافه واحد بی‌حد است و این همان معنای وحدت وجود و موجود است که در این آیه استفاده می‌شود.^۱ منظور بیان این آیه در اینجا استفاده علمی بود؛ اینکه حضور عینی حضرت حق و قیومیت با اشیاء، حضور علمی او است و این حضور علمی عبارت است از این حضوری که اشیاء پیش پروردگار متعال دارند، این یک آیه بود.

آیات دال بر غایب نبودن اشیاء از ذات پروردگار

آیه دیگری که در اینجا است و ما روی بحث عدم غیوبیت اشیاء از ذات پروردگار می‌رویم و از اینجا وارد این بحث می‌شویم،

آیه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالْآخِرُ وَالْظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾

یکی آیه شریفه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالْآخِرُ وَالْظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲ است، خداوند متعال اول است و آخر، اولیت و آخریت یعنی چه؟ آیا اولیت وجود بگیریم و آخریت او بگیریم؟ یا اولیت نشئات بگیریم و آخریت نشئات بگیریم که عالم کثرات است؟! هر چه بخواهیم بگیریم، اول خلق و آخر خلق، پروردگار متعال است؛ یعنی الآن پروردگار متعال اولیت و آخریت، ابدیت و ازلیت است، آیا می‌توانیم بگوییم که الآن ابدیت برای پروردگار متعال است درحالی که هنوز ابدیتی تحقق خارجی ندارند؟! آیا می‌توانیم چنین حرفی بزنیم؟! آیا می‌توانیم بگوییم که آخر او است درحالی که هنوز آخری نیامده است؟! چطور ما می‌توانیم بگوییم که آخر او است؟! آیا می‌توانیم بگوییم که اول خلق او است و آخر خلق هم او است؟! درحالی که هنوز او نیامده است، هنوز خلقی نیامده است چیزی هنوز نیامده است تا اینکه او باشد. اگر بیاید او است، درحالی که می‌گوییم: الآن او است؛ **هُوَ الْأَوَّلُ**، الآن به اصطلاح این‌طور است.

تلمیذ: زمانی نیست که بگوییم نیامده است. خدا که محدود زمانی نیست تا بخواهیم این را مطرح کنیم.

^۱ جهت اطلاع بیشتر به الله شناسی، ج ۳، ص ۱۸۸ رجوع شود.

^۲ سوره حدید (۵۷) آیه ۳. افق وحی، ص ۶۶:

«اوست اول و آخر، و ظاهر و باطن (پیدا و پنهان) و او به هر چیز داناست.»

استاد: حالا ما آن بحث‌ها را نمی‌کنیم، فعلاً اولیت و آخریت رتبی را می‌خواهیم بگوییم.
تلمیذ: رتبی هم که زمانی نیست؟ در اول و آخریت رتبی هم زمان مطرح نیست.
استاد: بله.

تلمیذ: اینکه ما بگوییم که نیامده است در آن زمان مطرح است؟

استاد: می‌دانم، شما می‌خواهید تأیید حرف ما را بکنید، شما می‌خواهید بفرمایید که پس همهٔ اشیاء نزد حق حضور عینی دارند، ما هم می‌خواهیم همین را بگوییم ولی می‌خواهیم بگوییم که اگر قرار باشد بر اینکه ما زمانی تصور کنیم پس آخریتی که او است دیگر در اینجا معنا ندارد؛ چون **العدم المطلق لا یُخْبِر عنه و لا یترتب علیه اثر و امثال ذلک**.

آیه ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَهَّ أَحَ صَيَّ نَهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾

آیه دیگری که در اینجا هست، می‌فرماید که **﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَهَّ أَحَ صَيَّ نَهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾**^۱ منظور این آیه اشیاء موجوده است که می‌فرماید: **﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾** یا اشیائی که هنوز نیامدند؟! مگر به آنها شیء گفته نمی‌شود؟! فرض کنید حوادثی که از فردا به بعد می‌خواهد اتفاق بیفتد آیا **﴿فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾** نیست؟! به فرض انتخاباتی که می‌خواهد بعداً برگزار شود **﴿فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾** نیست؟! یا فرض کنید قضایی که بعداً می‌خواهد اتفاق بیفتد، اینها شیء نیستند؟! ما که می‌گوییم: هنوز نیامدند پس این قضیه چیست؟! این یک مسئله است.

آیه ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَآلِ أَرْضٍ الْإِنْفِ كِتَابٍ مُبِينٍ﴾

مسئله دیگر این است که **﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَآلِ أَرْضٍ الْإِنْفِ كِتَابٍ مُبِينٍ﴾**^۲ یعنی هر امر غیبی و هر چیزی که از دید بشر پنهان است و هر چیزی که در آسمان و زمین غائب است. چیزی که غائب نیست در مقام و مرآی و منظر ما است و ما مشاهده می‌کنیم، هر چیزی که غائب است و خارج از زمین و آسمان هم نیست - طبعاً هم نیست - یا امور ملکی هستند که مربوط به عالم شهادت است یا امور ملکوتی هستند که مربوط به عالم ملکوت است، هر امر غائبی در سماوات و زمین الآن **﴿فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾** هست؛ یعنی آن امر غائب **﴿فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾** است، اینجا خیلی توجه کنید! نمی‌گویید که خبرش در کتاب مبین است!

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۳:

«به تحقیق که ما حقاً خودمان مردگان را زنده می‌کنیم؛ و می‌نویسیم آنچه را که آنها از پیش فرستاده‌اند، و آثار آن را؛ و هر چیز را در امام مبین شمارش می‌نمائیم.»

^۲ سوره نمل (۲۷) آیه ۷۵. امام شناسی، ج ۴، ص ۲۱:

«هیچ موجودی در آسمان و زمین پنهان نمی‌گردد مگر آنکه در کتاب مبین و آشکار خدا حاضر است.»

نمی‌گوید که نوشته‌اش در کتاب مبین است، مثل پرونده‌ای که می‌نویسند مثلاً فردا فلان مأمور برود فلان کار را انجام دهد، در فلان قریه فلان حادثه اتفاق افتاد، در فلان جا زلزله اتفاق افتاد، پیش‌بینی‌هایی که می‌کنند یا اخبار، این‌طور نیست. ﴿وَمَا مِنْ غَافٍ ثَبَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ یعنی خود آن در کتاب مبین است و این‌طور نیست که خبرش یا حکایتش در کتاب مبین است. ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نَهْ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^۱ یعنی خود آن شیء را در امام مبین احصا کردیم، نه خبر، حکایت، صورت و فیلمش را! ﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾ یعنی وجود خارجی و عینی اشیاء در امام مبین است. بنابراین اگر وجود خارجی اشیاء نباشد دیگر معنا ندارد که در امام مبین باشد؛ بلکه باید بگوییم که خبرش در کتاب مبین است. خبرش هم نمی‌تواند باشد چون اگر آن شیء عدم باشد و هنوز نیامده باشد، چگونه ممکن است خبرش در امام مبین بیاید؟! چگونه ممکن است بعداً تحقق پیدا کند؟! وقتی که دیوار جلوی شما هست و نمی‌دانید پشت این دیوار چه خبر است، نمی‌توانید خبر دهید چون چشم شما نسبت به مسائل غیر متحقق حکم عدم را دارد، قضایا نسبت به مسائل غیر متحقق حکم عدم را دارند، نمی‌شود از چیزی که هنوز تحقق پیدا نکرده است خبر داد، این هم عدم مطلق است.

آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾

آیه دیگر ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾^۲ است البته راجع به اینها جلسه بعد بحث داریم؛ کیفیت دید انسان در عالم ماده و کیفیت دید انسان در عالم معنا و اینکه - اگر یک وقت فراموش کردم به یادم بیاورید چون شاید در ضمن بحث یادم برود - چرا ما بین این دو دید خلط می‌کنیم؟! دید مادی و دید باطنی ما باعث می‌شود که حوادثی که هنوز تحقق پیدا نکرده است را معدوم بدانیم، چرا؟! و چرا ما به واسطه دید باطن به آن حوادث پی می‌بریم؟! اشکال در کجا است که مسائلی که بعداً می‌خواهد اتفاق بیفتد برای ما مجهول است. اشکال قضیه در کجا است؟ به واسطه چه نکته‌ای این خلط تحقق پیدا می‌کند؟

این شاء الله این برای جلسه بعد باشد.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ یعنی هر چیزی منشئش پیش ما است و خزینه‌اش پیش ما است و قضاء کلی آن پیش ما است، ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾ در مسائلی که الآن جریان دارند ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾ در مسائلی که شب تحقق پیدا می‌کند و به حساب ما، الآن نیست، ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳:

«اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش می‌کنیم.»

^۲ سوره حجر (۱۵) آیه ۲۱. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۳۷۱:

«و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خزینه‌هایش نزد ماست، ولیکن ما آنرا پائین نمی‌آوریم مگر به اندازه معین.»

در مسائلی که فردا یا پس فردا یا صد سال دیگر و صد میلیارد سال دیگر تحقق پیدا می کنند، مسائلی که مربوط به عالم قیامت است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾، نکره در سیاق نفی افاده عموم می کند و افاده حصر می کند، ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾، ﴿عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ نمی گوید که مسائلی که الآن هست یا تا به حال بوده خزائنش پیش ما است. روایاتی که در این زمینه داریم دال بر اینکه اعمال سنه را در شب قدر خدمت حضرت می برند^۱ و روایاتی که اعمال سنه در شب قدر تقدیر می شود^۲ ناظر به همین ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ﴾، ﴿عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ است که چگونه در اینجا مسائلی که هنوز در عالم ملک اتفاق نیفتاده است حقیقتش در عالم ملکوت وجود دارد؛ صورتش وجود ندارد اما حقیقتش وجود دارد.

آیه ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا﴾

آیات دیگری هم در اینجا است که دلالت می کنند مسئله الآن با آینده و با استقبال فرق نمی کند، ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ آلَ يَوْمٍ﴾^۳ یعنی کاری که در روز قیامت انجام می شود فقط کشف غطاء است، این طور نیست که تحقق و ایجاد شیء باشد، شیء ایجاد نمی شود فقط کشف غطاء در اینجا می شود، پرده برداشته می شود. مثلاً شخص بی هوش است و هزارتا بلا بر سر او می آورند اما نمی فهمد، فقط کاری که می کنند یک آمپول به او می زنند تا به هوش بیاید، پرده را از جلوی چشمش برمی دارند. درست مثل اینکه شما پشت دیواری شروع به ساختن صورتی کنید و یک ماه هم زحمت بکشید، آیا دیده اید که وقتی می خواهند یک مجسمه درست کنند پرده برداری می کنند؟! مجسمه ای که می خواهند درست کنند طبعاً اجازه نمی دهند مردم تماشا کنند که آنها می خواهند چه کارهایی با گچ و امثال ذلک انجام دهند؛ بلکه یک پرده دور این محوطه می کشند و بعد در داخل آن مشغول به کار می شوند، وقتی که کار به اتمام رسید پرده را برمی دارند، موقع پرده برداشتن مجسمه درست نمی کنند؛ بلکه مجسمه درست شده است فقط پرده برداشته می شود؛ ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾ یعنی در روز قیامت فقط پرده را بر می داریم؛ اما همه چیزها وجود دارد. این یک لطیفه است.

^۱ بصائر الدرجات، ج ۱، الجزء التاسع، باب الأعمال تعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والأئمة صلوات الله عليهم، ص ۴۴۶، ح ۱۴.

^۲ الکافی، ج ۴، کتاب الصیام، باب فی لیلۃ القدر، ص ۱۵۶، ح ۲.

^۳ سوره ق (۵۰) آیه ۲۲. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۱:

«پس ما غطاء و پرده فهم و ادراک تو را باز کردیم و حجاب های جهل را از جلوی دیدگان دل تو برداشتیم تا بالنتیجه چشم تو در امروز تیزبین و حاد شده است.»

لطیفه دوم اینکه در آیه دارد: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا﴾ غفلت نسبت به امر عدمی تعلّق نمی‌گیرد بلکه نسبت به امر موجود تعلّق می‌گیرد، نمی‌گویند که چرا شما از مسئله‌ای که یک سال دیگر می‌خواهد اتفاق بیفتد غافل هستید، غافل هستید در اینجا معنا ندارد، از مسئله‌ای که الآن هست می‌گویند که چرا غافل هستید، مثلاً چرا پیش فلان شخص نمی‌روی، الآن شخص وجود دارد و می‌گویند که چرا غافل هستی؟! اما فرض کنید اگر بگویند که «چرا غافل هستی که فردا خورشید می‌خواهد طلوع کند»؟! خورشید فردا طلوع می‌کند الآن چیزی نیست، غافل بودن ندارد، مگر اینکه غفلت را نسبت به قضایایی که انسان الآن باید انجام دهد بگویند، مثلاً بگویند که چرا غافل هستی که این فردا می‌خواهد انجام شود؟! یعنی کارهایی را باید الآن انجام دهد که اگر انجام ندهد فردا حادثه‌ای اتفاق می‌افتد که در پشیمانی می‌ماند؛ پس همیشه غفلت به امر موجود تعلّق می‌گیرد، نه به امر معدوم. نسبت به امر موجود می‌گویند که چرا غافل هستید.

آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِ يَتِمَى ظُلْمًا...﴾

آیه دیگر:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِ يَتِمَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ

سَعِيرًا﴾^۱

آن کسانی که ربا می‌خورند الآن آتش می‌خورند ﴿وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾ اینها بعداً می‌رسند؛ اینها بعداً می‌فهمند که به چه مسائلی قبلاً [مبتلاً] شدند. آیه دیگر ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْْعَبِيدِ﴾^۲ می‌فرماید که این چیزهایی که تو قبلاً فرستادی این هم همان است، اگر بعداً بهشت و جهنم درست شود ﴿قَدَّمْتَ يَدَاكَ﴾ معنا ندارد، این یعنی خود همین بهشت الآن حاصل شده است، ﴿قَدَّمْتَ يَدَاكَ﴾ یعنی قبلاً تو این را ایجاد کردی و تحقق دارد درحالی که ما بعداً هنوز این را مشاهده نکردیم. ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ الآن این شخص آتش می‌خورد، این آتش خوردن صورت باطنی قضیه است، ربا خوردن و التذاذ دنیوی صورت ظاهری قضیه است. ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ این طور نیست که **إِنَّمَا سَيَأْكُلُونَ نَارًا** یا **إِنَّمَا سَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا** باشد بلکه **أَلَّا يَأْكُلُونَ رِبًا** و **يَأْكُلُونَ نَارًا**، همان ربا همین نار است هیچ فرقی نمی‌کند؛ الا اینکه صورتش مخفی است مثل آن قضیه حاج مؤمنی که بود و آن شخصی که آمد و

^۱ سوره نساء (۴) آیه ۱۰. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۹۵:

«آن کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند حقیقتاً در شکم‌های خود آتش می‌خورند، و به زودی در سعیر و آتش جهنم خواهند سوخت.»

^۲ سوره حج (۲۲) آیه ۱۰. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۲۶:

«این است آنچه کار کرد دست تو پیش فرستاده است! و خداوند ابداً به بندگان خود ستم روا نمی‌دارد.»

گفت حالا برو نگاه کن ببین این غذاهایی که می‌خورند چیست؟ رفت و نگاه کرد، دید اینها نجاسات می‌خورند،^۱ این طور نیست که آن شخص صاحب‌دل برای او نجاست خلق کند، نه! خلق نکرده است، فقط ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾؛ پرده را برداشته است، نجاستی که وجود دارد این نمی‌بیند، این مردمک چشم این را نمی‌بیند، این نجاست را نمی‌بیند، او چه کار می‌کند؟ عالم مثال را در این شخص تقویت می‌کند و عالم مثال را غلبه می‌دهد و این شخص این غذا را نجاست می‌بیند درحالی که واقعاً نجاست نیست؛ یعنی اگر آن موقع یک دوربین داشت و فیلم از این غذا بر می‌داشت این به صورت نجاست نبود؛ مگر اینکه دوباره او در آنجا تصرف کند و صورت ظاهری را هم تبدیل به صورت ملکوتی خودش کند که می‌شود انجام دهد، درست شد؟! این ﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ﴾ است.

آیه ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾

آیه دیگر: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲ یعنی جهنم به کافرین احاطه دارد که احاطه فعلیه است و این طور نیست که احاطه استقبالیه باشد، به احاطه استقبالیه که احاطه نمی‌گویند بلکه احاطه فعلیه است، مشتق حقیقت است در تلبس مشتق در زمان حال و این ﴿لَمُحِيطَةٌ﴾ یعنی الآن احاطه دارد، نه اینکه **إِنَّ جَهَنَّمَ سَتُحِيطُ بِالْكَافِرِينَ**، ﴿لَمُحِيطَةٌ﴾ یعنی الآن احاطه به کافرین دارد. آیا تابه‌حال دیده‌اید افرادی که کدورت دارند و شما کاری انجام می‌دهید و اینها کدورت پیدا می‌کنند، شخص کدورت پیدا می‌کند، صورت باطنی این کدورت همان جهنمی است که آن جهنم ابتعاد از حق است و آیات دیگری که **إِلَىٰ مَا شَاءَ اللَّهُ** هست و ما فقط به عنوان نمونه عرض کردیم.

تمام این آیات دلالت دارند بر اینکه امر غایبی از حیطة علمیه پروردگار غیبت ندارد، هر مسئله‌ای که معدوم است و بعداً تحقق خارجی پیدا می‌کند از حیطة علمیه پروردگار معدومیت ندارد، ما الآن جهنم را می‌بینیم و می‌گوییم که الآن هست، بهشت الآن هست، آتش الآن هست، ﴿ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتِ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَیَّسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ این الآن هست ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ آلَ يَوْمٍ حَدِيدٍ﴾ فقط پرده برداشته شده است ولی الآن هست ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَىٰ نُهُ فِيَّ

^۱ جهت اطلاع بیشتر به معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۰۰: داستان حاج مؤمن و ملاقات او با یکی از مردان خدا در راه مشهد رجوع شود.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۴۹. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۱۲:

«و حقاً که جهنم بر تمام کافران احاطه دارد.»

إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الْمَثَلُ ﴿٢﴾ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ ﴿٣﴾ که تمام اشیاء **من البدو إلى الختم الآن** پیش پروردگار به احاطه علمیه او حضور علمی، عینی و خارجی دارند. این عبارت است از آن علم حضوری که خود **حضور الشیء عند الذات** است؛ همین شیء خودش پیش ذات حضور دارد و این احاطه پروردگار است. اگر بخواهیم بگوییم اشیائی که بعداً تحقق پیدا می کنند بعد به علم پروردگار اضافه می شوند و الآن پروردگار نسبت به آنها علم ندارد، این مطلب، هم با آیات در اینجا منافات دارد و هم موجب جهل و نقصان و خلل در ذات پروردگار خواهد بود.

پس نتیجه بحث در اینجا این است که تمام اشیاء نزد پروردگار حضور عینی دارند، حالا إن شاء الله نحوه تبدل آن قضاء کلی به این قدر که چگونه آن قدر از دید ما مجهول است ولیکن بر حسب واقع تحقق خارجی دارد، برای جلسه بعد باشد.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۱۲. معاد شناسی، ج ۷، ص ۳۳:

«اشیاء را فرداً فرداً ما در امام مبین احصاء و شمارش می کنیم.»